گفت‌وگوی «جوان» با عباس اسکندرلو جانباز عملیات مرصاد و برادر سردار شهید حاج‌حسین اسکندرلو

پیروز واقعی مرصاد مردم بودند

صغری خیل‌فرهنگ

در حالی که تنها چند روز از قبول قطعنامه ۵۹۸ توسط کشورمان می‌گذشت، بعثی‌ها و سپس منافقین به تصور ضعف در جبهه ایران اسلامی تجاوزی گسترده را به مرزهای غربی و جنوبی کشورمان انجام دادند. تجاوزی که در جنوب با عملیات غدیر سد و در غرب نیز با عملیات مرصاد درهم پاشید. در واقع «مرصاد» پاسخ دندان‌شکنی بود به متوهمین و منافقینی چون رجوی و دست‌نشاندگانش تا بدانند مادامی که این مرز و بوم قدمگاه شیرمردان و رزمندگان باایمان است، هیچ فروغی جاویدان نخواهد ماند و هیچ تعرضی به ایران اسلامی بی‌پاسخ نمی‌ماند. جانباز عباس اسکندرلو برادر شهید حاج‌حسین اسکندرلو از رزمندگان و جانبازان عملیات «مرصاد» است که در گفت‌وگو با ما از خاطرات ماندگار آن روزها می‌گوید. روایتی که با سرفه‌های گاه و بیگاه این جانباز شیمیایی دفاع مقدس به تأخیر می‌افتاد اما شنیدنی‌تر می‌شود و به دل می‌نشیند.

عباس اسکندرلو (سمت چپ) در کنار برادر شهیدش حاج حسین اسکندرلو

آقای اسکندرلو ابتدای مصاحبه از برادر شهیدتان حاج‌حسین اسکندرلو فرمانده گردان حضرت علی‌اصغر(ع) بگویید.

حاج‌حسین اسکندرلو فرمانده محور غرب کشور بود. ایشان در جنگ به شیر جبهه‌ها معروف بود. فرمانده ۲۴ساله‌ای که نیروهایش برایش جان می‌دادند. حسین متولد ۱۳۴۱/۲/۲۱ بود که در زمان نوجوانی با شور و اشتیاق فراوان وارد صحنه‌های مبارزه علیه رژیم شاه شد و در روز پیروزی انقلاب اسلامی از جمله اولین کسانی بود که با تصرف پادگان تسلیحاتی به مردم کمک کرد. با شروع جنگ تحمیلی حاج‌حسین راه خود را دفاع از انقلاب و آرمان‌هایش قرار داد و به جبهه رفت. او بارها مجروح شد و درد شیمیایی را حس کرد ولی هربار مصمم‌تر برگشت و سرانجام در عملیات سیدالشهدا در ۱۳ اردیبهشت ۶۵ به مقام رفیع شهادت نائل آمد. مهم‌ترین نکته اخلاقی‌اش بصیرت بالا و عشقی بود که به ولایت داشت. عاشق شهادت بود و همیشه این آرزو را از خدای خود طلب می‌کرد. همیشه خود را به بچه‌هایی که در حال شهادت بودند می‌رساند و در لحظه‌های آخر به آنها التماس دعا می‌گفت که «دست ما را هم بگیرید.» در بیانش خلوص لحن یک عاشق موج می‌زد.

خود شما چه زمانی به جبهه رفتید؟

من ۱۶ سال بیشتر نداشتم که در سال ۱۳۶۱ در عملیات مسلم بن‌عقیل (ع) در منطقه سومار حضور پیدا کردم. خانواده نگرانی‌های خودشان را داشتند ولی از نظر اعتقادی سعی نمی‌کردند جلوی ما را بگیرند. از من می‌خواستند درسم را تمام کنم و بعد به جبهه بروم اما عشق به جبهه رهایم نکرد و با تغییر تاریخ تولدم از سال ۱۳۴۵ به ۱۳۴۳ راهی شدم. شش، هفت سالی که افتخار رزمندگی پیدا کردم گاهی همراه با دو برادر دیگرم در یک منطقه و همزمان در جبهه بودیم.

چه تحولاتی در جبهه‌ها روی داد که کار به عملیات مرصاد کشید. عملیاتی که کیلومترها درون خاک کشورمان انجام شد. موقع این عملیات شما در کدام یگان بودید؟

شش ماه آخر جنگ یعنی از فروردین سال ۱۳۶۷ قرار شد گردان ما، به نام گردان حمزه از لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله(ص) در پادگان امام

حسین (ع) یکسری آموزش‌های لازم را طی کند. این زمان مصاف شد با حملات جسته و گریخته عراق که مناطق در تصرف ما مثل فاو، جزایر مجنون و... را پس گرفت. برای همین حسب دستور، آموزش را رها کرده و به صورت اضطراری همه لشکر به حالت آماده‌باش درآمد و به غرب، جنوب و جبهه میانی اعزام شد. ما هم در این مدت در مناطق مختلف در تردد بودیم. به حدی جابجایی زیاد بود که هفت، هشت روزی در یک منطقه بودیم و بعد دستور داده می‌شد به منطقه‌ای دیگر اعزام شویم. وضعیت بحرانی تعریف شده بود. تا اینکه عملیات مرصاد اجرایی شد.

بعد از پذیرش قطعنامه، جبهه منافقین به این نتیجه رسید که ایران در موضع ضعف قرار دارد و با توجه به گذشت هشت سال از جنگ تحمیلی، مردم خسته شده‌اند و قصد براندازی نظام را دارند، از این رو جلسه‌ای فوق‌العاده در اردوگاه اشرف تشکیل می‌شود و همه وابستگان و دست‌اندرکاران خود را برای حمله به ایران فرامی‌خوانند تا با جمعیتی حدود ۵، ۶ هزار نفر تحت فرمان مسعود رجوی در عملیاتی با نام «فروغ جاویدان» به ایران حمله کنند تا به قول خودشان نظام جمهوری اسلامی را ساقط کنند. همانطور که قبلاً اشاره کردم من آن زمان در گردان حمزه از لشکر ۲۷ محمدرسول‌الله (ص) بودم. لشکر ما یا در شلمچه بود یا در مهران. منافقین تعرضاتی در مهران انجام دادند و عملیات چلچراغ را با شعار امروز مهران، فردا تهران به انجام رساندند. بعد از قبول قطعنامه هم عراق از سمت شلمچه حملاتی را آغاز کرد و تا اهواز پیش آمد. از سمت غرب هم که نیروهای منافقین طی عملیات فروغ جاویدان از مرز خسروی وارد عمل شدند.

واقعاً منافقین چه فکری می‌کردند که این طور بی‌محابا به کشورمان حمله کردند؟

خودشان می‌گفتند ما همچون بهمن سرازیر خواهیم شد و هر چه جلوتر برویم با ملحق شدن مردم بزرگ‌تر می‌شویم و اینطور می‌توانیم نظام را سرنگون کنیم. مجاهدین خلق با این تصور حرکت کردند و از قصرشیرین به سرپل ذهاب، کرند و اسلام‌آباد می‌رسند و در چهارزبر نرسیده به کرمانشاه متوقف می‌شوند. ما در پادگان دوکوهه بودیم که خبر حمله منافقین را شنیدیم. چهارم مرداد ۱۳۶۷ بود. چند گردان از نیروهای لشکر ۲۷ با اتوبوس به سمت اسلام‌آباد حرکت کردند. تقریباً نیمه شب به سه راهی پل‌دختر رسیدیم و مستقر شدیم. دو، سه ساعتی منطقه را به شکل نیم‌دایره طی کردیم و بعد از خواندن نماز صبح آن هم نشسته وارد عملیات شدیم. ۵ مرداد سال ۱۳۶۷ مرحله اصلی مرصاد آغاز شد. تلفات سنگینی از آنها گرفتیم. نبرد پنج، شش ساعت ادامه داشت. جنگ‌افزارها و تسلیحات آنها از عراق تأمین شده بود. در نهایت با شکست و نافرجام ماندن تخیلات ذهنی‌شان همگی مضمحل شدند.

در همین عملیات جانباز شدید؟

البته پیش از مرصاد در عملیات‌های دیگر هم جانباز شده بودم اما در روند اجرای مرصاد متوجه شدم یکی از منافقین از بالای تپه در حال زدن نیروهای خودی است. به یکی از دوستان گفتم بیا برویم بالای تپه آرپی‌جی‌زن را بزنیم. گفت اول باید تپه را بگیریم. آرپی‌جی را روی دوشم گذاشتم و به سمت تپه رفتم. طرف فکر کرد من از نیروهای آنها هستم، به من اشاره کرد بیا جلو! من هم تصور کردم نکند از نیروهای خودی باشد؟ لحظه‌ای شک کردم و در یک آن همزمان با هم متوجه شدیم که هیچ‌کدام از نیروهای خودی نیستیم. او من را به رگبار بست که دو تیر به پا و یک تیر به ران نزدیک باسنم اصابت کرد. وقتی تیر به پاهایم خورد فرصت کشیدن قبضه آرپی‌جی را پیدا نکردم و سریعاً خودم را چهار دست و پا به عقب رساندم. ساعت ۹، ۱۰ صبح بود، هوا روشن شد. خونریزی شدید داشتم و تا به بیمارستان خرم‌آباد برسم از حال رفتم. در این عملیات تعدادی از دوستانم نظیر شهید حسین خلیلی به شهادت رسیدند. بچه‌هایی که از خواص بودند و بعد از مدت‌ها جهاد و حماسه‌آفرینی و ایثار در آخرین لحظات نبرد و در آخرین عملیات یعنی مرصاد، مزد مجاهدتشان را با شهادت گرفتند.

منافقین در مرصاد شکست سنگینی را پذیرفتند. این شکست چه تأثیری بر شاکله آنها داشت؟

مجاهدین خلق متوهم بودند. تصور می‌کردند با حمله می‌توانند نظام جمهوری اسلامی را سرنگون کنند. آنها حیوانات قسی‌القلبی بودند که به پیکر شهدای ما رحم نکردند و بچه‌ها را مثله و شکم‌هایشان را پاره کرده بودند. قساوت را به تمام معنا کردند. به آنها گفته شده بود بکشید! آنها هم پاسدارها را بیشتر مورد حقد و کینه قرار می‌دادند. آنها با دادن تلفات بیش از ۴ هزار نفر دچار تزلزل، یأس و تجزیه و انحلال از درون شدند. نبرد مرصاد ضربه سنگینی به پیکره سست آنها وارد کرد. رجوی به آنها گفته بود مردم به شما ملحق خواهند شد، در صورتی که کاملاً بر عکس پیش‌بینی آنها محقق شد. مردم نه تنها حمایت نکردند، بلکه با هر چه در دست داشتند به جنگ آنها رفتند. آنها به فنون نظامی هم آشنایی چندانی نداشتند و ناآگاه بودند. حتی برخی از آنها دو، سه روزه آموزش دیده بودند تا فقط بتوانند سلاح به دست بگیرند. آنها هیچ ارتباطی با جهان واقعی نداشتند و امروز هم در همین شرایط، روزگار می‌گذرانند و همچنان در توهم هستند.

اواخر جنگ جبهه‌ها از کمبود نیرو رنج می‌برد تا اینکه مردم به فرمان حضرت امام به جبهه‌ها آمدند، حضور مردم در روزهای انتهایی جنگ را چطور دیدید؟

بعد از مجروحیتم وقتی از محل درگیری به سمت بیمارستان خرم‌آباد در حرکت بودم متوجه فوج عظیمی از مردم شدم. مردمی که با بیل و کلنگ و هر چه دم دستشان بود به سمت نقطه درگیری نیروهای اسلام با منافقین پیاده یا سوار بر کامیون در حال حرکت بودند. سیلی از مردم پرشور در جاده به راه افتاده بود. دشمن بنا را بر ناراضی بودن مردم و حمایت و استقبال مردمی گذاشته بود. تصور می‌کرد مردم گوسفند برای‌شان قربانی می‌کنند و فرش قرمز برای‌شان پهن می‌کنند اما مردم دل‌شان با امام و نظام اسلامی بود و فوج فوج خودشان را به جبهه‌ها می‌رساندند.

بعد از پایان جنگ باز به مناطق عملیاتی دفاع مقدس مثل یادمان مرصاد می‌روید؟

من هر ساله برای یادآوری آنچه گذشت به منطقه عملیاتی مرصاد می‌روم. قریب به ۳۰ سال است که آن روزهای خوب و به یاد ماندنی در ذهنم تداعی می‌شود و با همراهی دوستان، خاطرات آن ایام را مرور می‌کنیم اما برای آنهایی که حماسه انقلابیون را لمس نکردند، جنگ را ندیدند، توصیه‌ای دارم و آن سرکشی و زیارت از یادمان‌های به جا مانده از دوران دفاع مقدس و شهداست. دیدن حتی یک نقطه مثلاً از کرمانشاه، دره چهارزبر، باعث تداعی حکایات و روایاتی است که اگر چه تجربه شخصی در آن دخیل نیست اما به خودی خود یادآور دلاورمردانی است که با تمام توان برای حفظ انقلاب نظام جمهوری اسلامی بیشترین هزینه‌ها را متقبل شدند. چه هزینه‌ای از جان آدمی باارزش‌تر وجود دارد. وقتی در مناطق عملیاتی دلاوری شهدای عملیات مرصاد را مرور می‌کنیم و به عمق آن اتفاق می‌اندیشیم باید خدا را شاکر باشیم. برای داشتن حبل‌المتینی چون ولایت فقیه، جوانان باید بدانند امنیت امروز ماحصل مجاهدت همه دلاوران آن زمان و بعد آن و رزمندگان امروز مدافع حرم است. حضور در این مناطق، تأثیرات خودش را می‌گذارد جوان باایمان ما با خود خلوت می‌کند و می‌گوید ارزش خون‌های ریخته شده بر وجب به وجب خاک مقدس کشور، بیش از هر چیزی باید قدر دانسته شود. حادثه عاشورا نصف روز اتفاق افتاد اما بعد از ۱۴۰۰ سال، به دست ما رسید تا حادثه عاشورا درس عبرتی باشد.

تلخ‌ترین و شیرین‌ترین خاطرات شما از جنگ چیست؟

تلخ‌ترین خاطره من از پذیرش قطعنامه و جام زهری بود که به کام امام خمینی (ره) نشست. شیرین‌ترین خاطره من هم مربوط به عملیات مرصاد است. از حضور بسیجی‌وار مردم کشورم، آنان که با شنیدن تجاوز منافقین کوردل با هر چه در توانشان بود آمدند تا دست تجاوز مجاهدین خلق و منافقین و تروریست‌های زمان را از شهر و کشور دور کنند. حضور همین مردم همه نقشه‌های پلید استکبار را نقش بر آب کرد. به جرئت می‌توان گفت پیروز واقعی میدان عملیات مرصاد مردم همیشه در صحنه بودند.

شهید اسکندرلو در جمع رزمندگان لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع)

یادکرد

نگاهی به وصیت‌نامه کم‌نظیر سردار شهید مرتضی خانجانی
شهادت پنجم مرداد ۶۷

مرا توان زیستن در این دنیای زشت نیست

علیرضا محمدی

پنجم مرداد مصادف با بیست و نهمین سالگرد شهادت سردار مرتضی خانجانی فرمانده گردان کمیل است. فرمانده‌ای که در آخرین روزهای تثبیت آتش‌بس در منطقه کوشک پاسگاه زید به شهادت رسید؛ سفره دفاع مقدس جمع می‌شد که بهره خود را چید و شهید شد. چند سال پیش گفت‌وگویی با همسر این شهید داشتیم که فراموش‌ناشدنی است. علت این ماندگاری وجود وصیت‌نامه شهید خانجانی است که شاید بتوان آن را یکی از خاص‌ترین وصیت‌نامه‌های شهدای دفاع مقدس دانست. وصیت‌نامه‌ای که یک روز پس از پذیرش قطعنامه نوشته شد و نگارنده‌اش نیز یک هفته بعد به شهادت رسید.

در این مجال نمی‌شود به وصیت‌نامه کوتاه خانجانی به تمام و کمال پرداخت. نوشته‌هایش چهارصد کلمه است اما پر از حرف و معنی. آقامرتضی در این وصیت‌نامه نه تنها حال و هوای غمناک رزمندگان در ساعات پس از قبول قطعنامه را به خوبی شرح می‌دهد، بلکه به حقایقی اشاره می‌کند که اکنون بیش از هر زمان دیگری برایمان ملموس است. حقایقی تاریخی که شاید باید قرن‌ها بگذرد تا همه ابعادش به روشنی نمایان شود.

بسم الله الرحمن الرحیم

«هم‌اکنون که این قلم سیاه را به دست گرفته و بر روی برگه سفید بی‌آب و رنگ می‌نویسم شب چهارشنبه ۶۷/۴/۲۸ است. عددهای نگاشته شده در تاریخ گویای شرایط سخت این برهه برای هر خواننده این نوشتار می‌باشد. غم و اندوه هجر یاران، مظلومیت حزب‌الله و امام، سقوط افکار چندین و چند ساله بچه بسیجیان نشسته بر بال ملائک...»

آقامرتضی با تمام وجود از معبودش طلب شهادت می‌کند. نمی‌دانم اگر شهید نمی‌شد، باز هم این سطور می‌توانستند این قدر تأثیرگذار باشند؟ یا حرف که از دل برآید لاجرم بر دل می‌نشیند: «در این لحظات با تمام وجود از خداوند طلب شهادت دارم، چراکه به خداوندی خدا دیگر تاب و تحمل فراق را ندارم. مرا توان زیستن در این دنیای زشت نمی‌باشد. خدایا به آن بدن‌های قطعه قطعه شده و عشق‌آلود حسین و دیگر شهدا قسم می‌دهم تو را نگذار شاهد نامردی‌ها و خیانت‌ها باشم».

شهید از خیانت‌ها می‌گوید. نامردی‌هایی که همیشه در حق خط حزب‌الله شده و گویی تمامی ندارد! خیانت‌هایی که دامان جامعه اسلامی را گرفته و هر دم به طریقی رخ می‌دهد. دل آقامرتضی از خیانت‌ها پر است. از دوری یارانش می‌سوزد و دیگر تاب ماندن ندارد: «محبوبا اگر مرا از این فیض عظیم محروم گردانی، چگونه به عدالت شک نکنم. خدایا گفته‌هایم نزدیک به کفر گشته اما تو می‌دانی و خود می‌دانم که جز تو را طلب نمی‌کنم».

سپس خطاب به همرزمانش می‌نویسد: «پیر جماران را دریابید و نگذارید تاریخ تکرار شود. چاره‌ای نیست اگر عده‌ای سست‌اراده بی‌صفت، آن نامردان خوشگذران که اگر می‌دانستم نوشته‌هایم به دستشان می‌رسد یا در آنها اثری می‌گذارد، فریادهایی به بلندی غرش آسمان برایشان داشتم، اجباراً گوشه‌ای از تاریخ نکبت‌بار را تحمیل کردند و با کوتاهی و با عدم تبعیت زمینه‌های پذیرش صلح را باعث شدند». اشاره‌اش به جام زهری است که به حضرت امام نوشانده شد. اهمال‌کاری‌هایی که دفاع مقدس را به شرایط غمناک اواخر جنگ کشاند اما او تنها غر نمی‌زند! چاره کار را هم می‌داند و به سادگی بیان می‌کند: «اما شما عزیزان هوشیار باشید و صحنه‌های سوختن به دور ولایت را تکرار کنید و بدانید اگر برای خدا جنگیده‌ایم هم‌اکنون نیز باید برای خدا تحمل کنیم و پیرو پیر جماران شویم و بدانیم اگر به آن نتیجه مطلوب در جنگ نرسیدیم، نباید از حفظ انقلاب غافل باشیم و خدای نکرده راه پیموده چند ساله انقلاب را به یکباره برگردیم و موجبات دفن اسلام را فراهم آوریم.»

چهار صد کلمه وصیت‌نامه شهید خانجانی همین جا به اتمام می‌رسد. دغدغه‌اش این بود که نباید از حفظ انقلاب غافل شویم. مسئله‌ای که در عمر سی و چند ساله نظام اسلامی همیشه مطرح بوده و خواهد بود.

آقامرتضی تنها هفت یا هشت روز پس از نوشتن این وصیت‌نامه در پنجم مردادماه ۱۳۶۷ به شهادت رسید. رفت تا شاید روزی با لشکر خوبان بازآید.

آخرین لحظات عمر زمینی شهید خانجانی به نقل یکی از همرزمانش: «آخرین شبی که همراه حاج‌مرتضی در قرارگاه تاکتیکی پاسگاه زید بودیم، خوشحال بود که قرار است عملیاتی بشود و می‌گفت اینجا جایی است که شهدای عملیات الی‌بیت‌المقدس و رمضان جنگیده‌اند و ما هم باید مردانه بجنگیم.»

لحظه‌ای که می‌خواست به خط مقدم برود، کلتی به کمر بسته و ماسکی به گوشش آویخته بود. لباس‌ها و ظاهرش چنان مرتب بود که گویی قصد رفتن به مهمانی دارد. او به همراه یک گروهان رأس ساعت ۳:۳۰ بامداد از قرارگاه به خط مقدم رفت. با بی‌سیم در ارتباط بودیم. حواسم بود که از میان شلوغی‌ها حتماً صدای او را بشنوم. چون مطمئن بودم که شهید خواهد شد. بالاخره صدای تکبیرش نیامد و فهمیدم به آنچه عمری در آرزویش بود رسیده است. آقامرتضی به لقاءالله پیوسته بود.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۱۴۶

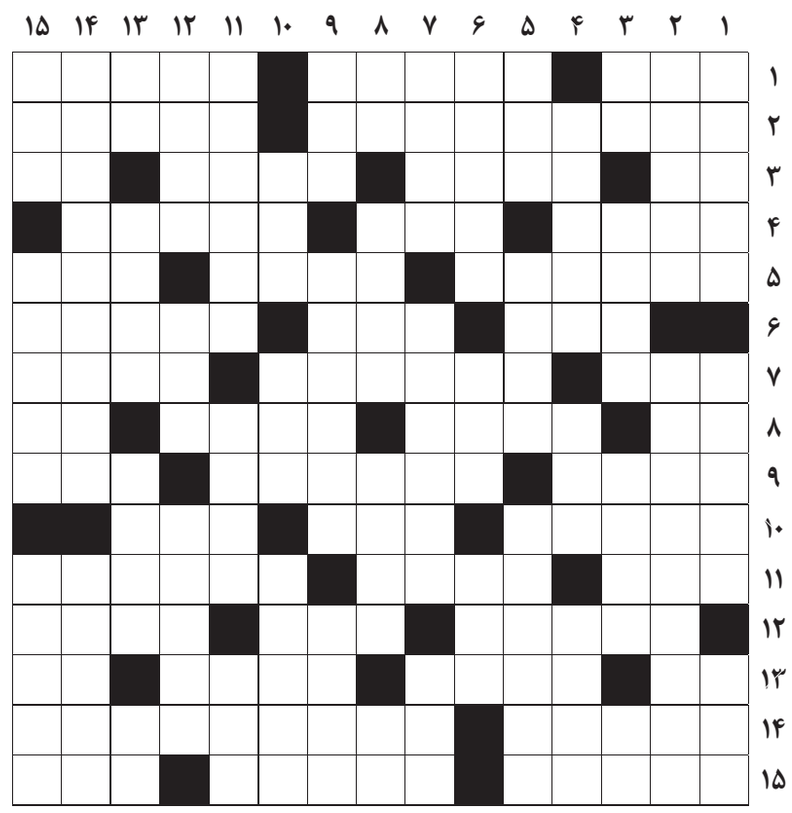

از راست به چپ

■ ۱- از عملیات‌های رزمندگان اسلام در سال‌های حماسه- درجه داری در نظام- عادل ■ ۲- بندر اصلی روسیه در ساحل اقیانوس آرام- طبیعی ■ ۳- تکرار حرفی- سرکه فروش- دفینه و گنج در زیرزمین- چله کمان ■ ۴- پسران- جد- تیم فوتبالی در ایتالیا ■ ۵- از مرکبات- وبا- نمونه خروار ■ ۶- دشمن فرشته- نوعی یقه- کشور مغرب ■ ۷- دریل- بیماری مشترک انسان و دام- آدم‌های ناشی بی آن به آب می‌زنند ■ ۸- برگ برنده- لقب معصوم به معنی درخشان- هیزم- او ■ ۹- جدید- هرگاه- مظهر سفیدی ■ ۱۰- سیاره زحل- پایتخت یونان- از انجیل‌ها ■ ۱۱- جوی بزرگ- آب انگلیسی‌زبان- میزبان المپیک ۱۹۵۶ ■ ۱۲- یاری کننده- علف خشک- از شدت خنده می‌روند ■ ۱۳- بنابراین- باد خنک- صائب تبریزی از شاعران برجسته این سبک بوده است- حرف انتخاب ■ ۱۴- کلاه مردانه لبه‌دار- کنایه از مشهور و معروف شدن است ■ ۱۵- فرزند نوه- آموزشگاه- نوعی برادر و خواهر

از بالا به پایین

■ ۱- سرمای سخت- آدم ویترین- پایتخت ابرقدرت آسیایی ■ ۲- رباینده دل- پرداختن یا گرفتن بدهی ■ ۳- علامت مفعول- نرده چوبی یا فلزی- پول اروپایی- آخرین نت ■ ۴- مربوط به دود است- از گناهان کبیره- زشت‌تر ■ ۵- بلای بنیان کن- شاعر آلمانی که تحت تأثیر حافظ بود- تازه روییده ■ ۶- فیلم هیچکاک- گوسفند زاده- خرس آذری ■ ۷- از اندوه رها شدن- کشور مدعی جزایر ایران- مادروطن ■ ۸- علامت مصدر جعلی- پایتخت غنا- رود شمال شرقی ایران- آب بند ■ ۹- افسرده و نا امید- آفتابه سفالی- شغال ■ ۱۰- خانه ساخته شده از نی- انجیر عربی- فارغ‌التحصیل رشته‌های فنی ■ ۱۱- رمان میخاییل شولوخف- حرف بیهوده- پرتگاه کوهستانی ■ ۱۲- بر جوان عیب نیست- نسب و نژاد- تهنیت گفتن ■ ۱۳- نفس- موجود بی جان و بی حرکت- مهاجم خوزستانی سابق پرسپولیس- لخت ■ ۱۴- وسیله‌ای برای متفرق کردن جماعت تظاهر کننده- قابل خورده شدن میوه کال ■ ۱۵- تقویت رادیویی- آدم‌های معروف برای آمدن می‌آورند- مخفی و نهفته

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۳					۲		۶
	۵			۱				
		۴	۳	۶				۸
۲			۴					
		۸				۴	۳	
	۹		۸				۲	
۳	۴				۷	۵		
۷					۸			
					۱	۷		

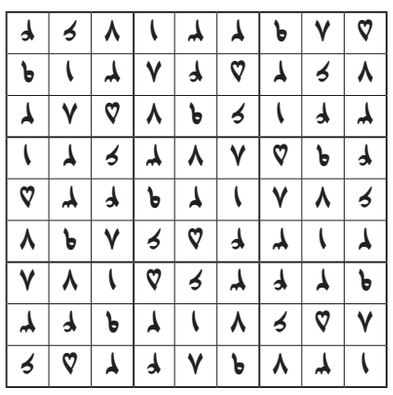

جدول کلمات متقاطع
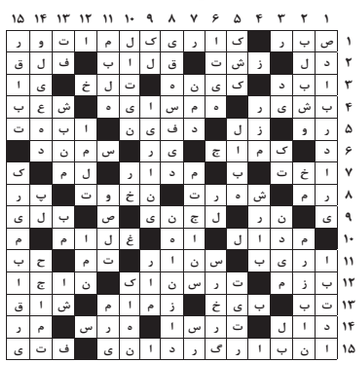
پاسخ جدول شماره ۵۱۴۵